



## مصاحبه با آقای یوسفی اشکوری

۳- برخی بر این عقیده‌اند که یکی از مشکلات جامعه ما بحران عقلانیت است و ... عقلانی شدن با موانعی جدی مواجه است. در صورت قبول این نظر، موضع دین و ایدئولوژی در پاسخ به این بحران چیست و چگونگی به آن پاسخ می‌دهند؟  
پاسخ: ظاهراً همه چیز در حال بحران و یا بحرانی شدن است! اما من هم بر این عقیده‌ام که در حال حاضر یکی از مشکلات جدی ما ضعف عقلانیت است. که به نوبه خود، آثار و عواقب نامطلوب به بار آورده و خواهد آورد.

**برخی از ادیان و یا ایدئولوژیها، دشمن عقل‌اند و برخی دیگر پرورش دهنده و مدافع تعقل و تفکر.**

اما اینکه دین یا ایدئولوژی چگونه به این مشکل پاسخ می‌دهند، وابسته به این است که دین کدام دین باشد و ایدئولوژی کدام ایدئولوژی برخی از ادیان و یا ایدئولوژیها، دشمن عقل‌اند و برخی دیگر پرورش دهنده و مدافع تعقل و تفکر. حتی جدای از حقیقت ادیان و یا ایدئولوژیها، برخی از معرفت‌های دینی با تعقل ناسازگارند و بعضی نیز سازگاری و هماهنگی نمی‌تواند درباره تمامی ادیان و ایدئولوژیها یک قضاوت کرد.  
اما چون در این گفتگو، سخن از ایدئولوژی دینی متفکران مسلمان در میان است، می‌کوشم از موضع این متفکران به سؤال شما پاسخ بدهم. البته مسئولیت این سخنان به طور کامل به عهده من است، نه کس دیگر.

نوگرایان مسلمان، یکی از تلاشها و کوششهایی که داشتند، احیای عقلگرایی در میان مؤمنان و مسلمانان بوده است. اگر به آثار و افکار کسانی چون سید جمال، عبده، اقبال، شریعتی، بازرگان، طالقانی، و حتی عالمانی چون نائینی، مطهری و صدر مراجعه کنیم، این جهاد عظیم آن بزرگواران را به روشنی می‌بینیم. این متفکران بر این باور بودند که اسلام یک دین صد در صد عقلی و استدلالی است؛ دینی که از ایمان به خدا گرفته تا جزئیترین عقاید دینی‌اش مستند و مستمر به تعقل است و از پیروانش نیز می‌خواهد که هیچ سخنی و عقیده و امری را بدون دلیل و بدون علم نپذیرند. در این دین تقلید در اصول اعتقادات حرام است و تحقیق

واجب. به همین دلیل بود که جملگی این نواندیشان، با جزمیت فکری تقلید کورکورانه، جهل، خرافه، بی‌فرهنگی و عقب‌ماندگی علمی و انحطاط اجتماعی سخت مبارزه کردند. لذا پاسداران جهل و خرافه و تقلید برنتابیدند و تا سرحد تکفیر علیه آنان کوشیدند. در این روند بود که ضرورت احیای «اجتهاد» پیش آمد. این متفکران با سه باب اجتهاد در میان اهل سنت و جماعت و با رکود و انحطاط اجتهاد در تشیع به مخالفت برخاستند و تلاشهای بسیار کردند تا اجتهاد عقلی در تمامی حوزه‌های دین اعم از اصول و فروع آغاز شود. لذا اگر امروز جلوه‌هایی از تعقل و تفکر در جوامع اسلامی به چشم می‌خورد، از برکات تلاش این بزرگان است.

البته باید افزود که متفکران نواندیش مسلمان در اندیشه آرایش و بزک کردن اسلام نبودند و سعی خواستند دین را برای خوشایند این و آن معقول جلوه دهند، بلکه آنان با مستندات فراوان قرآنی و روایی و تاریخی و عقلی، عقلانی بودن غیر قابل انکار اسلام را اثبات می‌کردند و این همه مدعایی گزاف نبود. شما اگر به قرآن مراجعه کنید و فقط آیاتی که را در آن واژگانی چون «علم»، «عقل»، «فکر»، «تدبیر»، و مشتقات گسترده آنها به کار رفته، ملاحظه کنید، در خواهید یافت که بی‌هیچ شبهه‌ای قرآن عقلانیترین کتاب دینی جهان است. اساساً اگر هیچ دلیلی بر عقلانیت اسلام وجود نداشت جز اینکه تقلید در عقاید و ایمان حرام است و تحقیق واجب، کفایت می‌کرد. در قرآن صریحاً تقلید از نیاکان و بزرگان قوم تحریم شده است.

در این دین هیچ کس نمی‌تواند به بهانه تقلید از دیگران، از خود سلب مسئولیت کند. تجلی این عقلگرایی، تمدن و فرهنگ عظیم اسلامی است. مسلمانان چگونه و با چه انگیزه‌ای توانستند با استفاده از میراث تمدن باستان، تمدنی عظیم و جهانی بیافرینند و این همه ابداع و ابتکار پدید آورند؟ به اعتراف تمامی تمدن‌شناسان شرق و غرب، مسلمانان و غیر مسلمانان، این کار سترگ قبل از هر چیز از جوهر عقلگرایی اسلام تأثیر پذیرفته بود. نخستین آیات وحی، از «علم» و «قلم» سخن می‌گوید، تعقل و تفکر و عقلانیت در دین و دنیا عبادت تلقی می‌شود و حتی یک لحظه تفکر از هفتاد سال عبادت برتر شمرده می‌شود. اما چه شد



که این تمدن از حرکت باز ایستاد؟ فقدان علت موجد آن، استمرار آن را ناممکن ساخت. تا زمانی که عقلگرایی روبه گسترش بود، تمدن و فرهنگ اسلامی از ماوراءالنهر و آسیای میانه گرفته تا اسپانیا و اندلس در حال زایش و رشد و توسعه بود، اما از وقتی که در اواسط سده سوم متعزله و دیگر عقلگرایان سرکوب و نقلگرایان چیره شدند و فقیه و محدث نامداری چون احمدبن حنبل صریحاً اعلام کرد که «السؤال بدعة» و جنبش واپسگرایی حنبلیان اوج گرفت و آنگاه در پایان این سده ابوالحسن اشعری به عرصه آمد و نهضت ضد عقلانی وی همه جا را تسخیر کرد و تمامی اینها ابر حامد غزالی را آماده ساخت تا آخرین ضربه را بر سنت عقلگرایی وارد آورد، و انحطاط فرهنگی و علمی و در نهایت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم آغاز شد. این سیر انحطاطی، به دلیل نفوذ روز افزون ضد عقلانی اشعری، همچنان ادامه یافت، که هنوز هم ادامه دارد. از سده هفتم به بعد، دیگر ما متفکرانی چون امام ابوحنیفه در فقه، رازی در علوم پایه، ابن سینا در فلسفه، شهرستانی در ملل و نحل، قاضی عبدالجبار در کلام و ... نداریم و افراد قابل مقایسه نیز به ندرت پیدا می شوند. شاید آخرین بازمانده سنت فرهنگ عقلی اسلام ابن خلدون که در سده هشتم می زیست. او هم بیشتر محصول اسپانیا و مغرب است تا محصول شرق جهان اسلام. چراکه فرهنگ عقلی در مغرب اسلام، دیرپاتر بود و انحطاط تمدن مغربی دیرتر آغاز شد. در تشیع نیز هر چند سیر تفکر و علوم و معارف دیگر مسلمانان متفاوت است، اما از این نظر که شیعیان نیز دورانی دارای فرهنگ عقلی غنی نیرومند بودند و سپس در قرون اخیر به انحطاط گراییدند، با مسلمانان دیگر فرق ندارند.

شیعه به رهبری مستقیم امام علی (ع) نخستین عقلگرایان و نخستین مؤلفان و محققان اسلام اند. در دوره امامت (۶۰ - ۲۶۰ ه.ق) این سنت ادامه یافت. از سال ۲۶۰ تا اواخر سده چهارم به دلایلی نقلگرایان شیعی چیره شدند. اما از اواخر این قرن نهضت عقلی شیعی به شکلی متفاوت پایه گذاری شد و عقلگرایانی چون ابن جنید، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و ... به این نهضت غنای بایسته ای بخشیدند. با اندک فترتی، این حرکت تا سده هفتم ادامه یافت، اما پس از آن دچار رکود

شد. در اواسط دوره صفوی، مکتب فلسفی اصفهان پدید آمد و تعقلی فلسفی نشاطی پیدا کرد، اما آن هم به دست محدثان اخباری مسلک و ضد عقلی نیمه دوم عصر صفوی سرکوب شد. دو قرن (یازدهم و دوازدهم) اخباریان بر حوزه های علمی شیعی چیره بودند، تا اینکه فقیه و اصولی نامدار وحید بهبهانی به ستیزه با اخباریان برخاست. مکتب عقلی و ضد اخباری او ادامه یافت و فقیهان برجسته ای در سده سیزدهم و چهاردهم به عرصه آمدند و با تلاش مستمرشان مکتب اخباری بر افتاد و امروز تقریباً از اخباریان نشانی نیست.

با اینکه مکتب اجتهادی و اصولی شیعی اکنون کامیابی کامل یافته است، اما جالب است که بدانیم و به بینیم که فرهنگ عقلی در میان مردم و به ویژه در حوزه های علمیه در چه وضعیتی است. بررسی علمی و همه جانبه این مسئله مجال بسیار می طلبد. چنین به نظر می رسد که پیروزی عقلگرایان اصولی، چندان نتیجه مثبت و عملی برای مردم در بر نداشته است. در واقع چیرگی فقیهان اصولی، اوضاع علمی و سرنوشت جوامع شیعی را دچار تغییر اساسی نکرد. چراکه در نهایت نه عقل و تجربه کارآیی لازم و نیرومندی در استنباط پیدا کرد و نه فقیهان معاصر توانستند به طور بایسته ای مشکلات عظیم مردم را به لحاظ نظری در حوزه فتوا و احکام حل کنند. به ویژه نتوانستند با پدیده های نو و وارداتی غربی بر خوردی مثبت و راهگشا بنمایند. خیلی جای تأمل دارد که چگونه در اوج اقتدار اصولیان و عقلگرایان، فقیهی چون شیخ عبدالکریم حائری توان آن را ندارد که آموختنی زبان خارجی و فرهنگی به طلاب حوزه قم را جزو برنامه اش قرار دهد. یا سالها پس از آن عالمی چون علامه طباطبایی برای تدریس فلسفه سخت مورد مخالفت قرار می گیرد. اصولاً تمامی علوم در دوست سال اخیر تقریباً محدود شد به فقه و اصول و گویا هیچ علمی مفید فایده نیست. گویا اصولیان ما فقط می خواستند لزوم اجتهاد عقلی را در نظر ثابت کنند و خیلی توجه به کاربرد عملی آن نداشتند. لذا در برخورد جدی با مسایل مستحدث و نو، سخت ناتوان می نمودند. به راستی در طول این دوران دوست ساله، که سرنوشت جوامع اسلامی در برخورد با تمدن غرب تغییر یافت، چند مسئله جدی و میتلا به توسط

ممکن است که آیدنولوژیهای ضدتعقل و تفکر و ضد توسعه باشند، اما آیدنولوژیهای هم هستند که توسعه آفرین و عامل بیداری تعقل و اندیشه می باشند.



خیلی جای تأمل دارد که چگونه در اوج اقتدار اصولیان و عقلگرایان، فقیهی چون شیخ عبدالکریم حائری توان آن را ندارد که آموختن زبان خارجی و فرنگی به طلاب را جزو برنامه‌اش قرار دهد.

فقیهان شیعی (و یا سنی) حل شد؟ به گفته مرحوم مطهری، ما همواره (شیخ ترمز) زیاد داشته‌ایم، اما حرکت و حل مشکل چطور؟ این ضعف عقلگرایی واقعی، اکنون به خوبی خود را می‌نمایاند. هنوز هم پس از چهارده سال تکلیف اساسیترین مسایل نظام و جامعه چون مالکیت، بانکداری، بخش خصوصی، هنر و ... به خوبی روشن نیست. بدین ترتیب می‌بینم که بحران عقلانیت حتی در حوزه‌های علمی ما هم وجود دارد. وقتی حوزه، که کانون علم است و اجتهاد است، از نظر عقلانیت چنین باشد، تکلیف جامعه و مردم و مدیران سطوح پایین نظام و حتی دانشگاهها روشن است، وقتی که بازار تکفیر و تفسیق این همه وجود دارد، و بعضی از عالمان ما کوچکترین انتقاد و اظهار نظر جدی را بر نمی‌تابند و به جای بحث و استدلال به راه آسان تکفیر و

تحریک عواطف مردم می‌پردازند، دیگر چه جایی برای عقلانیت باقی می‌ماند؟

متأسفانه برخی از مطبوعات و جریانه‌های هدایت شده نیز وجود دارند که با الهام از عالمان حوزه و دست کم با انتساب خود به فقه و فقهات، پیوسته بر هیجان دامن می‌زنند و حرکت ضد عقلی را استمرار می‌بخشند. وقتی عقل و فکر و اندیشه و ایراز عقیده، دردسراور باشد، چه کسی جرأت می‌کند تعقل کند؟!

چاره چیست؟ چاره‌ای جز این نیست که جامعه دینی ایران و عالمان و روشنفکران مسلمان به سنت دیرپای عقلی اسلامی خود برگردند. از این طریق، هم عقلانیت رشد خواهد کرد و هم عقلانیت سازگار با دین و متمایز با عقلانیت الحادی و یا لائیک غربی احیا می‌گردد. و در نهایت زمینه‌های حل مشکل آزادی و عدالت و توسعه اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌شود.

اکنون همه جا سخن از «توسعه» است. ظاهراً هیچ آدم عاقلی ضرورت توسعه و خروج از عقب‌ماندگیهای مزمن اجتماعی را انکار نمی‌کند. اما به راستی چگونه این توسعه تحقیق پیدا خواهد کرد؟ چنانکه آگاهان به امور بارها گفته‌اند، تا فرهنگ توسعه فراهم نیاید، کاری از پیش نمی‌رود. این فرهنگ نیز معلول عوامل متعددی است که یکی از مهمترین آنها تعقل و احیای تفکر و عمومیت یافتن نقادی در تمامی امور است. حتی

دین و اصول و فروع آن نیازمند تعقل و بازنگری و بازسازی است. چرا عده‌ای تلاش می‌کنند دین و عقاید و احکام و شعائر دینی را از نقد و بررسی آزادانه، مصون نگه دارند؟ زمانی اقبال لاهوری اعلام کرد که وقت آن رسیده است که در اصول دین نیز تجدید نظر کنیم و خود او به «بازسازی اندیشه دینی» اهتمام ورزید و اثر بی‌نظیری پدید آورد. در عین حال چنین سخن و کتابی، هرگز با دینداری اقبال مغایر نیفتاد و کسی در مسلمانی او شک نکرد. وقتی خود دین از ما خواسته است که هیچ ایمان و عقیده‌ای را بدون تحقیق و دلیل قبول نکنیم، چرا متولیان دینی از ما می‌خواهند که نه تنها در امور «فرعیه و شرعیه» (که درست و حق است) بلکه در امور «اصولیه و عقلیه» نیز مقلد باشیم؟ نگویند که چه کسی چنین چیزی خواسته است؟ جدال لفظی را کنار بگذاریم، واقعیت چیست؟

به هر حال امروز یکی از شعارهای محوری «بازگشت به خویش» بازگشت به فرهنگ اسلامی عقلانی است. شعاری که نوگرایان دینی در راه تحقیق آن جهدی بلیغ کردند. هر چند که هنوز آغاز راهیم، این جهد و جهاد باید از حوزه دین آغاز شود و گرنه راه عقلانیت باز نخواهد شد. البته جلوتر از این، در غرب نیز تحوّل و رنسانس فکری از کلیساها و محافل و مباحث دینی آغاز شد. مسیحیان غربی، بسر خلاف تصور برخی از روشنفکران وطنی، دین را رها نکردند و اکنون نیز با دین (به معنای جامعه شناسانه آن) نیستند، بلکه اندیشه دینی را تغییر دادند. باید افزود که ما به تقلید از غربیان چنین پیشنهادی نمی‌کنیم. بلکه اولاً به عنوان یک واقعیت عینی و تنها راه خروج از انحطاط فرهنگی و تاریخی این سخن را می‌گوییم، ثانیاً اگر در میان مسیحیان نیازی به تغییر برخی از اصول دین و یا «بزرگ» آن بود، در اسلام اساساً به چنین کاری نیاز نیست. کافی است به سنت قرآنی و اسلامی اصیل و آنچه که در صدر اسلام و قرون اولیه اسلام تجلی پیدا کرد و آن سمدن برآوازه را بی‌افکند و آن همه نواعب و استمدادها را پرورش داد، برگردیم. اگر چنین عزمی پدید آید و افکار و اندیشه‌ها «جهت عقلانی» درست پیدا کنند، حرکت آغاز شده است. امروز این خلدونی لازم است که با آن ذهن و قاد و نقاد و علمی و استقرایی، به نقد فکر و فرهنگ و تاریخ و علوم و معارف اسلام، مه‌جند

بپردازد.

بنیاد غلط ایدئولوژی، یا تفسیرهای نادرست از نقش آن یا آمیختن حوزه ایدئولوژی با حوزه شیوه‌ها و راه‌حلهای اجرایی و عملی یا چپ‌رویهای اصحاب ایدئولوژی و ... ضایعاتی نظری و یا عملی در روند عقلگرایی و حتی مسایل اجرایی، در پس از انقلاب پدید آوردند. اما واقع بینانه نیست که تمامی ایدئولوژیها را یکسره باطل، غلط و دشمن عقل و عقلانیت بدانیم. دست کم چنین سخنی در باب ایدئولوژی دینی مقبول ما کاملاً نادرست است.

اشارتی هم بکنم به رابطه ایدئولوژی و توسعه. اگر قبول کنیم که توسعه یک کالای خریدنی نیست، بلکه دقیقاً «انتخاب کردنی» است و ما به دلیل اینکه مسلمانیم و ایرانی و دارای مصالح و منافع ملی و

**در اواسط دوره صفوی، مکتب فلسفی اصفهان پدید آمد و تعقل فلسفی نشاط پیدا کرد، اما آن هم به دست محدثان اخباری مسلک و ضد عقلی نیمه دوم عصر صفوی سرکوب شد.**

دینی و فرهنگی خاص، نمی‌توانیم هر نوع توسعه‌ای را قبول کنیم، نقش ایدئولوژی به خوبی روشن می‌شود. چرا که ایدئولوژی است که ضابطه انتخابها را به دست می‌دهد. فرضاً ایدئولوژی را کاملاً طرد کردیم و «مدیریت علمی» را جایگزینی «مدیریت ایدئولوژیک» کردیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ واضح است که در آن صورت متولیان تکنولوژی و حاکمان دول توسعه یافته‌اند که برای ما انتخاب می‌کنند! جالب و قابل تأمل است که غریبان خود با ایدئولوژیهای جدید و پرفوذ و پر آوازه، به توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی رسیده‌اند، ولی اکنون پایان عصر ایدئولوژی را اعلام می‌کنند و زیرگوش ما هم زمزمه می‌کنند که تنها راه نجات و توسعه شما برانداختن ایدئولوژی و نسل اصحاب ایدئولوژی است! گویی ایدئولوژی فقط مارکسیسم بود که به حمیدالله از صحنه رقابت خارج شد! دیگر، مانع اصلی توسعه برداشته است. بدین ترتیب می‌توان گفت که: ایدئولوژی ستیزی کنونی در ایران و جهان،

بیشتر «علت» دارد تا «دلیل»!

تا اینجا در مورد پاسخ دین (البته در تفکر نوگرایی دین) به بحران عقلانیت موجود اشاره کردم، اما اشارتی هم به ایدئولوژی بکنم. ایدئولوژی دینی، آن گونه که متفکران چون شریعتی و مطهری می‌گفتند، نه تنها با عقلانیت ملازمه دارد، بلکه بر بنیاد عقلانیت کامل موجودیت پیدا می‌کند. چرا که ایدئولوژی دقیقاً بر آمده از جهان‌بینی توحیدی و قرآنی است. جهان‌بینی قرآنی نیز بر مبنای تعقل محض است. خدا و توحیدی که اساس و جوهر دین اسلام است، با «معرفت» پذیرفته می‌شود نه با عواطف و جهل و عصبیت و تلقین. این یک امر بدیهی است. امام علی (ع) در نخستین خطبه نهج البلاغه می‌فرماید «اول الدین مغرّفه» این گونه نیست که ایمان قرآنی از احوال روحی باشد و فقط عقاید از احوال ذهنی، لذا ایمانها از یک نسخ نیستند، ایمان یک مسلمان باید بر اساس معرفت و علم و آگاهی باشد. اگر قبول کنیم که: ۱- ایدئولوژی از جهان‌بینی استخراج می‌شود، ۲- جهان‌بینی اسلامی صرفاً بر بنیاد شناخت و تعقل و تدبّر است. پس باید بپذیریم که ایدئولوژی اسلامی تماماً مدلل و منطقی و معقول است، مگر اینکه اشکالی در فهم جهان‌بینی و یا استخراج باید و نیایدهای ایدئولوژیک از جهان‌بینی وجود داشته باشد. وانگهی اگر نیاست مسلمان، خدا و قیامت و نبوت را بدون دلیل نپذیرد، دیگر چه دلیلی دارد که ایدئولوژی دینی و یا هر چیز دیگر را بی دلیل قبول کند؟

بسیار شگفت است که برخی از عزیزان ایدئولوژی را علی‌الاصول باطل اعلام می‌کنند و برخی دیگر نیز «گیش زدایی از جامعه و حکومت و سیاست را» یکی از شرایط توسعه می‌دانند و چنین تبلیغ می‌کنند که ایدئولوژی و یا دین ایدئولوژیک مانع توسعه است. چرا که ایدئولوژی ضد عقل است. اما روشن نمی‌کنند که کدام ایدئولوژی چنین است؟ نکند کسانی چون شریعتی و مطهری مانع توسعه بوده‌اند و ما از آن غافل بودیم؟ بله: ممکن است که ایدئولوژیهای ضد تعقل و تفکر و ضد توسعه باشند، اما ایدئولوژیهای هم هستند که توسعه‌آفرین و عامل بیداری تعقل و اندیشه می‌باشند. البته نمی‌توان انکار کرد که برخی از ایدئولوژیها در ایران، به دلایل مختلف از جمله:

امروز ابن‌خلدون لازم است که با آن ذهن و قاد و نقاد و علمی و استقرایی، به نقد فکر و فرهنگ و تاریخ و علوم و معارف اسلامی موجود بپردازد.

چه شد که تمدن اولیه اسلام از حرکت باز ایستاد؟ فقدان علت موجد آن، استمرار آن را نا ممکن ساخت.